

فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیّم  
سال اوّل (۱۳۹۰)، شماره چهارم

## جایگاه حدیث در علم اصول

عباس کلانتری خلیل آباد<sup>۱</sup>

### چکیده

بدون تردید ایجاد و یا گسترش بیشتر علوم اسلامی، مرهون احادیث منقول از معصومین (ع) بوده است؛ اما عده‌ای گمان کرده‌اند که تقریباً همه مسائل علم اصول فقه از علوم دیگر اقتباس شده و قواعد آن مبتنی بر عقل، عرف، لغت و یا سیره عقلاست. در این مقاله، پس از بیان مقدماتی، اثبات می‌شود که حدیث در اصول فقه شیعه، هم موضوع مهم‌ترین مسائل اصولی (مانند حجّیت خبر واحد و تعادل و تراجیح) است و هم در استنباط برخی قواعد اصولی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و علاوه بر آن، در اعتبار بخشی و حجّیت در این علم، نقش مؤثری دارد.

واژگان کلیدی: علم اصول، حدیث، حجّت، استصحاب.

---

۱. استادیار دانشگاه یزد / abkalantari@gmail.com

## طرح مسأله

در فقه شیعه، مجتهد بیشتر احکام را به کمک اصول و قواعد فقهی و با روش تحلیل منطقی از آیات و احادیث استنباط می‌کند. در عین حال، از نظر کمیّت، احادیث در رتبه اوّل قرار دارد؛ زیرا فقط حدود پانصد آیه از قرآن کریم در مورد احکام وارد شده، که برخی از آنها تکراری است و حتّی خود این آیات نیز به تفسیر و تأویل نیاز دارد که آن هم عمدتاً از طریق روایات امکان‌پذیر است. بنابراین، احادیث در بیان احکام فقهی جایگاه ویژه‌ای دارند.

اما علم اصول به عنوان منطق فقه و مهم‌ترین ابزار فهم احکام از قرآن و احادیث، نیازمند پشتوانه قوی و مبنایی قدرتمند است. بی‌شک، این علم، مانند سایر علوم، بسیاری از مایه‌های خود را از علوم دیگر، مانند منطق، فلسفه و لغت که بیشتر مبتنی بر عرف، بنای عقلا و عقل می‌باشند، گرفته است.

حال این سؤالات مطرح می‌شود که:

۱. آیا آن گونه که برخی تصوّر کرده‌اند، شرع و بویژه حدیث، در شناسایی ابزار کشف احکام (قواعد استنباط) و نتیجه مباحث علم اصول فقه نقشی ندارد؟ یا به عکس، همان گونه که در بیان احکام نقش دارد در ارائه ابزار کشف احکام و شکل‌گیری مسائل آن علم نیز مؤثر است؟

۲. در صورت مؤثر بودن، این تأثیر جنبه امضایی دارد و یا تأسیسی؟

۳. در صورت امضایی بودن، آیا ثمرات خاصی بر اصول و قواعد تأیید شده توسط روایات نسبت به غیر آن مترتب است یا خیر؟

## سابقه تحقیق

بی‌شک، استناد به حدیث در علم اصول، از زمان تأسیس این علم در شیعه وجود داشته است، اما کتاب مستقلی با عنوان احادیث اصولی نوشته نشده است. فقط اصولیان به مناسبت بحث از مسائل اصولی یک یا چند روایت را به عنوان دلیل یا شاهد ذکر کرده‌اند.

شیخ مفید در کتاب «التذکرة باصول الفقه» در موارد متعدّد به روایات استناد کرده است. سیّد مرتضی در کتاب «الذریعه» و شیخ طوسی در «العدة فی اصول الفقه» در موارد زیادی (مانند باب استصحاب، ر.ک: طوسی، ۱۳۷۶، ص ۳۰۴) به احادیث استدلال یا استشهاد کرده‌اند.

محقق حلی در کتاب «معارج الأصول» و علامه حلی در کتاب‌های «مبادی الوصول الی علم الأصول» و «تهذیب الوصول الی علم الأصول» در موارد متعدّد روایاتی که بر قواعد اصولی دلالت دارند را ذکر کرده‌اند. شیخ انصاری نیز در کتاب گرانسنگ «فرائد الأصول» در موارد متعدّد به روایات به عنوان دلیل یا شاهد بر مسائل اصولی استناد کرده است.

در «معالم الأصول» استناد به روایات بسیار کم‌رنگ است، اما در برخی کتابها باب خاصی به استدلال به روایات بر علم اصول اختصاص یافته است. علامه مجلسی در «بحار الأنوار» در بابی تحت عنوان «ما یمكن ان یستنبط من الآیات و الاخبار من متفرقات مسائل اصول الفقه»، تعداد زیادی از روایات را ذکر می‌کند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۶۸)

در برخی کتابها نیز تقریباً در تمام ابواب به روایات استناد شده است. عبدالله شبر در کتاب «الأصول الاصلیة و القواعد الشرعیة» که در مورد اصول و قواعد استنباط احکام تألیف شده، در هر باب ابتدا آیات و سپس روایات را به عنوان شاهد یا دلیل ذکر کرده است.

آیت الله بروجردی نیز در «جامع احادیث الشیعه» در چندین باب، آیات و احادیثی که بر قواعد اصولی دلالت دارد را آورده است. (بروجردی، ۱۳۹۹، ج ۱، صص ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۲۰ و...) سایر اصولیان نیز هر یک به نوبه خود، هنگام ذکر قواعد اصولی روایات را ذکر کرده‌اند، اما تعداد روایاتی که می‌توان به آنها استناد نمود، بسیار بیشتر از آن چیزی است که ذکر شده است. بعلاوه، استناد به روایات در علم اصول، با توجه به گرایش علما متفاوت است. مثلاً محدثانی مانند شیخ حرّ عاملی با دیگر عالمان اصولی به یک اندازه در استفاده مطالب اصولی از روایات عمل نکرده‌اند. شاید دلیل کم توجهی به روایات، در علم اصول، عقل‌گرایی در مکتب کلامی شیعه و توسعه اجتهاد مبتنی بر تعقل باشد.

### اقوال پیرامون جایگاه حدیث در علم اصول

از مجموع سخنان علماء سه دیدگاه در مورد جایگاه حدیث در علم اصول استفاده می‌شود:

#### ۱. عدم نقش حدیث در شکل‌گیری علم اصول

دکتر گرجی پس از این که بهره‌برداری از علم اصول برای علم فقه را پس از رحلت پیغمبر اکرم (ص) دانسته و حتی نسبت به فقه شیعه آغاز بهره‌برداری از آن را پس از غیبت کبری (۳۲۹ ق) می‌داند، می‌گوید: «ولی این تأخّر احتیاج به بکار بردن مسائل اصولی برای استنباط احکام فرعی، به هیچ وجه، دلیل بر تأخّر نفس مسائل از ظهور اسلام یا از امر دیگر

نیست؛ بلکه این مسائل غالباً قدیمتر از ظهور اسلام و حتّی پاره‌ای از آنها بسیار قدیمتر است». (رک: گرجی، ۱۴۲۱، ص ۳۱۰) وی، سپس مباحث مختلف علم اصول را برمی‌شمرد و منبع هر یک را لغت یا عرف یا حکم عقل و یا سیره عقلاء دانسته و از حدیث سخنی به میان نمی‌آورد. (رک: همان، صص ۳۱۰-۳۱۳)

فاضل تونی نیز گفته است: «مجتهد به نُه علم نیاز دارد: سه علم ادبی، سه علم عقلی و سه علم نقلی». وی، علوم عقلی مورد نیاز مجتهد را علم اصول، کلام و منطق و علوم ادبی مورد نیاز او را لغت، صرف و نحو و علوم نقلی مورد نیاز وی را علم به تفسیر آیات مربوط به احکام، علم به احادیث مربوط به احکام و علم به احوال راویان (رجال) می‌داند. (تونی، ۱۴۱۲، صص ۲۵۰-۲۵۱) عبدالهادی فضلی می‌گوید: «انّ مصدر اصول الفقه هو سیرة العقلاء، و الیها ترجع کلّ المدرکات العقلیّة التي یذکرها الاصولیون فی ابواب الاصول». (فضلی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۵۶)

۲. استنباط بیشتر قواعد اصولی از ادلّه نقلی و از جمله احادیث

امام خمینی (ره) معتقد است که «بیشتر مدارک مسائل اصول فقه در کتاب عزیز و روایات و مرتکزات فطری عرفی عقلانی وجود دارد و برخی از مسائل آن، مانند اجتماع امر و نهی از طریق عقل استنباط می‌شود». (امام خمینی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۴۰)

۳. استنباط مسائل اصولی، از عقل و شرع

آیت الله خوئی معتقدند که برخی مباحث اصول، مانند مباحث مقدمه واجب و اجتماع امر و نهی عقلی و برخی، مانند اصول عملیه شرعی و براءت و احتیاط شرعی و استصحاب، شرعی است. (خوئی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۸ و ج ۲، ص ۱۱۸)

## بررسی جایگاه حدیث در علم اصول

قبل از هر چیز، ذکر چند امر به عنوان مقدمه ضروری است:

### الف) تفاوت اصول فقه با قواعد فقه

اصول فقه و قواعد فقه با هم اشتراکاتی دارند، زیرا قواعد فقه به یک اعتبار بخشی از مسائل فقه و به اعتباری دیگر از مسائل علم اصول است، اما تفاوت‌هایی نیز بین آنها مشاهده می‌شود. از جمله این که قواعد فقه از جهتی خودشان نیز از احکام هستند؛ در حالی که قواعد علم اصول تنها واسطه در استنباط حکم شرعی هستند. مثلاً قاعده لاضرر، خود یک حکم

شرعی است که با آن ضرر به دیگری و یا احکام ضرری نفی شده است، هر چند بر اساس این قاعده، فتاوی متعددی از فقیه صادر می‌شود، ولی این نکته بدان معنا نیست که قاعده مزبور وسیله و ابزار و به عبارت دیگر، دستور و طریق کشف حکم شرعی باشد. به عبارت دیگر، علم اصول روش استنباط احکام شرعی است، ولی قواعد فقه نهادها و بنیادهای کلی فقهی هستند که با توجه به کلیت و شمول خود، فقیه در موارد مختلف از آنها استفاده می‌کند. (محقق داماد، ۱۳۸۳، ج ۱، صص ۲-۳)

اصلی‌ترین تفاوت قواعد فقه با اصول فقه این است که قواعد معمولاً مضمون احادیث و خود حکم شرعی هستند، اما اصول در طریق استنباط حکم شرعی از منابع، از جمله احادیث قرار می‌گیرند. و به عبارتی واسطه میان دلیل و حکم شرعی هستند. مثلاً استفاده و جوب نماز از آیات و روایات متوقف بر چند قاعده اصولی است، مانند ظهور صیغه امر در وجوب و حجیت ظواهر. بحث ما نیز در منبع و دلیل این واسطه است.

#### ب) تاریخچه مختصر اصول فقه در شیعه

فقه‌های شیعه به خاطر وجود روایات فراوان منقول از معصومین (ع) و محدود بودن دایره مسائل فقهی تا مدتی پس از غیبت کبری، از علم اصول برای استنباط احکام از ادله بی‌نیاز بوده‌اند، اما بعد از غیبت کبری که شیعه از نعمت حضور ائمه (ع) محروم شد و مسائل جدید پدید آمد، برای هر مجتهد، علم اصول فقه یکی از ضروریات گردید، هر چند اجتهاد به معنی تعیین مصادیق برای کلیات از زمان ائمه در شیعه وجود داشته است. حتی ائمه به اصحابشان دستور چنین اجتهادی را می‌دادند. هشام بن حکم از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمُ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا» و محمد بن نصر از امام رضا (ع) نقل کرده که فرمود: «عَلَيْنَا إلقاءُ الْأُصُولِ وَ عَلَيْكُمْ التَّفْرِيعُ» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، صص ۶۱-۶۲)

سید حسن صدر گفته است: «بدان که اوّلین کسی که باب این علم را افتتاح کرد و مسائلیش را شکافت، باقر العلوم، محمد بن علی (ع) و پس از او فرزندش امام صادق (ع) بود که ایشان قواعد و مسائل این علم را بر جماعتی از شاگردانشان املاء کردند که از میان آنها مسائلی را جمع کرده و متأخرین بر ترتیب مباحثش مرتب کرده‌اند. مثل کتاب «اصول آل الرسول»<sup>۱</sup> و

۱. تألیف سید شریف موسوی، هاشم بن زین العابدین خوانساری اصفهانی، م. ۱۳۱۸ ق.

«الاصول الاصلیه»<sup>۱</sup> که همه با روایات ثقه نقل شده و مسند و متصل الاسناد به اهل بیت (ع) است و اوّلین کسی که برخی از مباحث آن را به طور جداگانه تصنیف کرد، هشام بن حکم، شیخ متکلمین و شاگرد امام صادق (ع) بود که کتاب الفاظ و مباحث آن را که مهمترین مباحث این علم است، تألیف کرد. سپس، یونس بن عبد الرحمن مولای آل یقطین شاگرد امام کاظم (ع) که کتاب اختلاف حدیث را که مبحث تعارض دو دلیل و تعادل و تراجیح بین آن دو را بحث می‌کند، تألیف کرد. (صدر، بی‌تا، ص ۷۸) اوّلین کتاب مبسوط در اصول فقه شیعه کتاب «الدریعه» از سید مرتضی است.

### ج) اصول فقه علمی اسلامی

تا کنون تعریف دقیق و مشخصی از علوم اسلامی ارائه نشده است؛ بلکه هر یک از دانشمندانی که در صدد تعریف آن برآمده‌اند، یا برخی از ویژگی‌های آن را بیان کرده‌اند و یا انواع آن را برشمرده‌اند. حتی برخی آن را چند گونه تعریف کرده‌اند که بنا بر هر تعریف، موضوع آن فرق دارد. (نک: شهید مطهری، ۱۳۶۷، ج ۱، صص ۱۵-۱۹ / صدر، بی‌تا، ص ۳۸)

عدم ارائه تعریف مشخص از علوم اسلامی، شاید به خاطر عدم امکان تعریف جامع و مانع از آن باشد. اما مسلم است که علم اصول فقه، هرچند بسیاری از مایه‌های خود را از غیر کتاب و سنت گرفته است، از علوم اسلامی محسوب می‌شود؛ زیرا هم کسانی که در مقام تعریف علوم اسلامی، انواع آن را برشمرده‌اند، آن را در عداد علوم اسلامی آورده‌اند و هم شامل تعریف کسانی می‌شود که در مقام بیان ویژگی‌های آن بر آمده‌اند، زیرا یکی از ویژگی‌های علوم اسلامی این است که مقدمه عمومی باشد که موضوع و مسائل آنها اصول یا فروع اسلام است. (نک: شهید مطهری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۵) «اصول فقه» مانند منطوق، از علوم مقدمه محسوب می‌شود، زیرا در خدمت علم «فقه» و مقدمه آن است؛ چنان که منطوق، صرف و نحو و مانند آن که تمام مسائل آنها از غیر کتاب و سنت گرفته شده، از علوم اسلامی شمرده می‌شوند. ضمن این که این علم، تنها از فرهنگ اسلامی نشأت گرفته و در جامعه اسلامی رشد کرده است.

۱. اثر علامه شبّر، عبد الله بن محمد رضا حسینی غروی، م. ۱۲۴۲ ق.

#### د) جایگاه حدیث در علوم اسلامی

حدیث، در بسیاری از علوم اسلامی، بویژه علومی که قبل از اسلام معروف نبوده‌اند، نقش محلی داشته است، یعنی اگر حدیث نبود، آن علوم ایجاد نمی‌شد، مانند تفسیر و علوم حدیث. حدیث در بسیاری از علوم نیز نقش مبقیه دارد؛ یعنی باعث توسعه و پیشرفت آن علوم گردیده، مانند علم اخلاق و علوم ادبی، بویژه بلاغت و حتی علم فلسفه، زیرا اگر چه در آغاز این علم از یونان وارد اسلام شد، ولی کم‌کم هم از جهت ماده و هم از جهت صورت، تغییراتی پیدا کرد و تحوّل یافت. دلیل آن، این است که در فلسفه‌ای که امروز در میان مسلمانان وجود دارد، کمتر مسأله‌ای است که متن و ادله‌ای که برای اثبات آن به‌کار برده شده، در قرآن و حدیث نباشد.

علم تاریخ نیز در اسلام از حدیث مشتق شده و در آغاز از قصص انبیاء و امم و از سیره پیغمبر اکرم (ص) شروع گشته و پس از آن تاریخ صدر اسلام به آن اضافه شده است و بعدها به صورت تاریخ عالم در آمده و مورّخانی مانند طبری و مسعودی و یعقوبی و واقدی کتابهایی نوشته‌اند.

پس حدیث، به عنوان ناقل سنت در شکل‌گیری برخی از علوم اسلامی و در توسعه بسیاری دیگر حتی علومی که قبل از اسلام وجود داشته‌اند، نقش اساسی دارد، زیرا هر چند بسیاری از مسائل آن علوم از منابعی غیر از احادیث گرفته شده، اما برخی از احکام و مسائل آن علوم به وسیله احادیث دانسته می‌شود و یا حدیث در تکوین مباحث آنها مؤثر بوده است.

#### ه) مباحث علم اصول

علم اصول فقه، مباحث متنوعی دارد. به همین جهت، اصولیان در صدد تقسیم‌بندی مباحث آن برآمده‌اند. در این علم، مانند هر علم دیگر یک سری مباحث مقدماتی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این مباحث، مبادی لغوی علم اصول نامیده می‌شود. مانند: وضع، اقسام وضع، حقیقت و مجاز، منقول، مشترک، علائم حقیقت، استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی و غیره. این نوع مسائل از مسائل اصلی علم اصول نیست، بلکه غالباً از مسائل ادبی است و اگر در علم اصول مطرح شده برای این است که درک موضوعات، یا محمولات، یا نسبت‌های پاره‌ای از مسائل علم اصول بر آنها توقّف دارد. (گرجی، ۱۴۲۱، ص ۳۱۱)

مشهور اصولیین متأخر، مانند علامه حیدری مباحث اصلی اصول فقه را به دو بخش تقسیم کرده‌اند: مباحث الفاظ و مباحث عقلیه (مراد مباحث غیر لفظی است، نه مباحث عقلی صرف). ملاک این تقسیم، این است که مباحث اصول یا لفظی است و یا غیر لفظی. اما برخی از اصولیین مانند مظفر، با نظری دقیقتر مباحث اصولی را در چهار بخش زیر بررسی کرده‌اند:

**۱. مباحث الفاظ:** در این بخش از این‌که الفاظی که در دلیل شرعی آمده‌اند بر چه چیز دلالت دارند و ظاهر در چه معنایی هستند، بحث می‌شود. این بخش مشتمل بر پنج باب اصلی است که به ترتیب عبارتند از: اوامر، نواهی، مفاهیم، عام و خاص، مطلق و مقید.

**۲. مباحث عقلیه:** در این بخش از ادلّه عقلیه‌ای که به وسیله آنها می‌خواهیم به استنباط حکم شرعی پردازیم بحث می‌شود. این مباحث خود بر دو قسم است: الف. غیر مستقلّات، نظیر وجوب مقدّمه، مبحث ضد، اجتماع امر و نهی، دلالت نهی بر فساد.

ب. مستقلّات، مانند تحسین و تقیح عقلی، ملازمه بین حکم عقل و شرع و اصول عقلیه.

**۳. مباحث حجّت:** در این مبحث که مهمترین بخش از مباحث اصولی است، حجّت ادلّه شرعیّه و عقلیه‌ای که برای استنباط حکم شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، بررسی می‌شود. مباحث این بخش، نسبت به مباحث بخش اوّل و دوّم، رابطه کبری نسبت به صغری را دارند.

**۴. مباحث اصول عملیه:** در این بخش از چهار اصل استصحاب، احتیاط، برائت و تخییر که در حالت نبود دلیل بر حکم شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرند، بحث می‌شود.

در اصول فقه همچنین در رابطه با تعادل و تراجیح و اجتهاد و تقلید نیز در مبحث حجّت یا به طور مستقل، بحث می‌شود.

### جایگاه حدیث در مباحث مختلف اصول

با ذکر این مقدّمات، جایگاه حدیث در مباحث مختلف اصولی را بررسی می‌کنیم:

**۱. مباحث الفاظ:** از آنجا که مباحث این بخش، مختص به الفاظ آیات و روایات است، روایات همچون آیات در شکل‌دهی مسائل این مبحث موضوعیت دارد، اما مستند بیشتر این مسائل لغت، عرف و بنای عقلاست. گرچه در برخی از موارد به روایات نیز استشهاد شده است. (مظفر، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۶۳) که برخی از آنها را در این بحث می‌آوریم:

- برای مفهوم شرط به احادیث مختلفی استناد شده که به دو نمونه اشاره می‌شود:



الف) «سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الشَّاةِ تُذْبِحُ فَلَا تَتَحَرَّكُ وَ يُهْرَاقُ مِنْهَا دَمٌ كَثِيرٌ عَبِيطٌ فَقَالَ: لَا تَأْكُلُ إِنَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ يَقُولُ: إِذَا رَكَضَتِ الرَّجُلُ أَوْ طَرَفَتِ الْعَيْنُ فَكُلْ». (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۳۲۷) (ابوبصیر از امام صادق (ع) در مورد گوسفندی که ذبح می‌شود، اما حرکت نمی‌کند و از آن خون زیاد تازه جاری می‌شود، سؤال می‌کند (که آیا خوردن آن حلال است یا خیر؟) امام (ع) می‌فرماید: نخور زیرا علی (ع) می‌فرمود: هر گاه پای حیوان جنبید و چشمش به هم خورد، بخور). در این روایت امام صادق (ع) به مفهوم شرط سخن امام علی (ع) بر مُجاز نبودن استفاده از گوشت حیوانی که در هنگام ذبح حرکت نکرده، توجه داده است.

ب) روایت معاویه بن عمار که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدَرًا كَرًّا لَمْ يُنَجِّسْهُ شَيْءٌ». (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲) (هرگاه آب به اندازه کر برسد، چیزی آن را نجس نمی‌کند). این روایت به مفهوم شرط آن دلالت دارد که اگر آب به اندازه کر نباشد، با ملاقات با نجس، منجس می‌شود.

- در باب مفهوم غایت مانند روایت: «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بَعِيْنِهِ». (کلینی، همان، ج ۵، ص ۳۱۳) : (هر چیزی برای تو حلال است تا این که به خود حرام علم حاصل کنی). این روایت به مفهوم غایت دلالت دارد که هنگامی که علم به حرمت حاصل شد، شیء محکوم به نجاست است.

## ۲. مباحث ملازمات عقلیه

این بخش نیز بر دو قسم است:

الف) غیر مستقلات عقلیه: در این قسم، کبری عقلی و صغری شرعی است. مثلاً در علم اصول بحث در این است که آیا بین وجوب شیء (مثل نماز) و وجوب شرعی مقدمه آن (مثل تحصیل طهارت) عقلاً ملازمه است یا خیر؟ آیا وجوب شیء (مثل نماز) عقلاً با حرمت شرعی ضد آن (مثل خوردن) ملازم است یا خیر؟ آیا انجام دادن «مأمور به» به امر اضطراری از امر اختیاری اولی مجزی است یا خیر؟ آیا انجام «مأمور به» به امر ظاهری از انجام آن مطابق امر اولی واقعی مجزی است یا خیر؟ و غیره.

در این قسم، بخش زیادی از صغری‌ها از احادیث دانسته می‌شود. لذا هرچند نتیجه در این گونه استدلالات صرفاً عقلی است، اما حدیث در بسیاری از موارد به عنوان یکی از مقدمات و ابزار برای حکم عقل نقش دارد.

ب) مستقلات عقلیه: این بخش در مبحث حسن و قبح عقلی منحصر است که آن هم همان گونه که از عنوانش پیدا است، مسأله‌ای صرفاً عقلی است و حدیث در آن هیچ دخالتی ندارد.

### ۳. مبحث حجّت

مبحث حجّت مهمترین مبحث اصولی است؛ زیرا در این بخش از علم اصول، صلاحیت ادله شرعیّه و عقلیه‌ای که برای استنباط حکم شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد، بررسی می‌شود. در واقع این مبحث کبرای استدلالات اصولی است. حدیث در این بخش از علم اصول، هم در شکل‌دهی مسائل این باب موضوعیت دارد و هم در اعتبار بخشی به ادله نقش مهمی دارد و به کمک آن اعتبار یا عدم اعتبار ادله تعیین می‌شود.

در ابتدا لازم است به دو شبهه در این خصوص پاسخ داده شود:

الف) بخش عمده‌ای از احادیث خبر واحد است و خبر واحد خود دلیل ظنی است و در باب حجّت مقرر شده که با دلیل ظنی نمی‌توان حجّت و دلالت را ثابت نمود؛ زیرا دور یا تسلسل لازم می‌آید. لذا هر دلیل ظنی باید با یک دلیل قطعی ثابت شود تا حجّت داشته باشد. پاسخ این است که حدیث و خبر بر دو قسم است: خبرهای قطع‌آور، مانند (خبر متواتر و خبر محفوف به قرائن قطعی) و خبرهای ظن‌آور، یعنی خبر واحد مجرد از قرینه. خبرهای قطع‌آور هم بدون هیچ اختلافی بین اصولیین حجت است و نیاز به دلیل ندارد، زیرا حجّت قطع ذاتی است، و «الذاتی لایعلل» و هم با آنها می‌توان حجّت سایر ادله را اثبات نمود. اما خبر واحد غیر محفوف به قرینه قطعی، هرچند حجّت ذاتی ندارد، زیرا حداکثر ظن‌آور است، اما به دلیل این که پشتوانه قطعی دارد، نازل منزله اخبار قطع‌آور است و به کمک آن می‌توان حجّت ادله را ثابت نمود. یعنی ادله قطعی، مانند اخبار متواتر و سیره عقلا بر حجّت آن دلالت دارد و آن را مانند دلیل قطعی قرار داده، پس همان گونه که با اخبار قطع‌آور می‌توان اعتبار ادله را ثابت کرد، با خبر واحد هم می‌توان اثبات نمود. آری برای اثبات حجّت خود خبر واحد، نمی‌توان تنها به خبر واحد مراجعه نمود، زیرا استناد به آن برای اثبات دلالت خبر واحد قطعاً مصادره به مطلوب است که باطل است. (ر. ک: مظفر، ۱۳۶۸، ج ۲، صص ۱۶-۱۹)

ب) مسائل مبحث حجّت، نوعاً مسائلی عقلانی است، مانند حجّت ظواهر و حجّت خبر ثقه؛ یعنی روش عقلا از قدیم بر طبق آنها معمول بوده و شارع مقدّس هم این روش را منع

نکرده، بلکه أحياناً آن را امضا کرده است. بنابراین، در این باب هم شارع حکم تأسیسی ندارد (ر.ک: گرجی، ۱۴۲۱، ص ۳۱۲) تا قرآن و حدیث در ایجاد آن نقش مؤثری داشته باشد.

پاسخ این است که عقلانی بودن نوع مسائل مبحث حجت با امضائی بودن مطلق مسائل آن ملازمه ندارد، زیرا بنابر نظر مشهور اصولیین، سیره عقلا به طور مطلق حجت نیست؛ بلکه در صورتی که در آن سیره، شارع با عقلا متحد المسلك نباشد، مثل رجوع به اهل لغت، باید شارع آن سیره را با قول، فعل یا تقریر خود امضاء کرده باشد و این امر جز از طریق احادیث دانسته نمی‌شود و برای همین چون شارع رجوع به اهل لغت را امضا نکرده است، بسیاری به عدم حجیت آن قائلند و کسانی هم که به اعتبار آن قائل شده‌اند، مانند مظفر آن را با دلیل عقلی ثابت کرده‌اند. (مظفر، ۱۳۶۸، صص ۱۲۷-۱۲۸) و در جایی که شارع با عقلا متحد المسلك است، مثل عمل به ظواهر، حداقل نباید توسط شارع منع شده باشد، که علم به این هم با رجوع به احادیث منقول حاصل می‌شود. بنابراین، سیره عقلا که مهمترین مستند ادله شرعی است، بدون کمک روایات نمی‌تواند حجیت ادله را اثبات کند. لذا حتی در صورت عقلانی بودن ادله، حدیث در حجیت و اعتبار آنها نقش تعیین کننده دارد.

لازم به ذکر است که اعتبار بخشی به ادله توسط خبر واحد در دو جهت است:

### الف) از جهت سلبی

اگرچه در باب حجیت ادله ظنیّه، نبود دلیل برابر با عدم حجیت است و در ابتدا تصور می‌شود که وجود دلیل بر عدم حجیت با نبود آن مساوی است، اما با توجه به این که در باب حجیت ظنون دو دیدگاه وجود دارد: ۱. حرمت عمل به ظن الا ما خرج بالدلیل. ۲. جواز عمل به ظن الا ما خرج بالدلیل؛ تنها بر اساس مبنای اول نبود دلیل کافی است، اما بر مبنای دوم نبود دلیل کفایت نمی‌کند. ضمن این که در برخی موارد ادله‌ای بر حجیت برخی ظنون، مانند قیاس، اقامه گردیده که برای اثبات عدم حجیت اقامه دلیل لازم است.

حال یکی از مواردی که حدیث از جهت سلبی در حجیت آن نقش دارد، و به عبارتی عدم اعتبار آن به وسیله احادیث شناخته شده، قیاس است که با وجود اینکه ظن به حکم شرعی حاصل می‌کند و در میان اهل سنت به عنوان دلیل بر حکم شرعی پذیرفته شده، به دلیل روایات منقول از معصومین (ع) نزد شیعه حجت نیست. ابان بن تغلب در روایت صحیحی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ السُّنَّةَ لَا تُقَاسُ أَلَا لَأَنَّ تَرَى أَنَّ امْرَأَةً تَقْضِي صَوْمَهَا وَ لَا

تَقْضَى صَلَاتَهَا يَا أَبَانُ إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قَيْسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۷): در شرع قیاس نیست. آیا نمی‌بینی که زن حیض روزه را (بعد از پاک شدن) قضا می‌کند، و نماز را قضا نمی‌کند؟ (با آن که مقتضای قیاس این است که بر عکس باشد، زیرا که نماز اشرف از روزه است) ای ابان! سنّت اگر مورد قیاس قرار گیرد، دین نابود می‌شود. یا در روایتی دیگر امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ أَصْحَابَ الْمَقَائِسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقَائِسِ فَلَمْ تَزِدْهُمْ الْمَقَائِسُ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا وَ إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْمَقَائِسِ.» (قیاس کنندگان از قیاس‌هایشان علم (به احکام) را جستجو کردند. در حالی که قیاس‌ها جز دوری از حق چیزی را به آنها نیفزود، زیرا دین خدا با قیاس‌ها به دست نمی‌آید). (همان، ص ۵۶)

احادیث بسیار زیاد دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که پرداختن به همه آنها در این مقاله امکان پذیر نیست. (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: همان، صص ۵۶-۵۹)

### ب) از جهت ایجابی

یکی از ادله‌ای که اصولیین بر حجّیت آن روایات را در کنار سایر ادله به عنوان یکی از ادله اصلی اقامه کرده‌اند، فتوی است که اگر چه سیره عقلا نیز بر حجّیت آن دلالت دارد، اما با توجه به این که شارع با عقلا در این امر متحد‌المسلک نیست، کفایت نمی‌کند. بر ادله دیگر مانند آیاتی که بر حجّیت آن اقامه شده ایراداتی وارد شده، لذا مهمترین دلیل همان روایات است. از جمله در توقیع شریفی که از امام عصر (عج) رسیده، آمده است: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثًا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۴۰) یعنی در اموری که واقع می‌شود، به علمایی که روایت کنندگان حدیث ما هستند، رجوع کنید. زیرا ایشان حجّت منند بر شما، و من حجّت خدایم بر ایشان.

و نیز روایت امام حسن عسکری (ع) شاهدهی بر حجّیت فتوی است: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»: (بر عوام واجب است که از فقهای صائنی که برای دین خود محافظند و با هواهای نفس مخالفت کرده و از امر مولا اطاعت می‌کنند، تقلید نمایند). (همان، ص ۱۳۱)

## ۴. اصول عملیه

اصول عملیه عبارتند از دستور العمل‌هایی که به منظور بیرون آوردن مکلف از سرگردانی در هنگام جهل به حکم واقعی وضع شده است. مفاد این دستور العمل‌ها حکم ظاهری است. اصول عملیه بر دو قسمند: اصول عملیه خاصه و اصول عملیه عامه. اصول عملیه خاصه عبارتند از اصولی که مختص به باب خاصی از فقه هستند و تنها در آن باب کاربرد دارند، مانند اصل طهارت، اصل حلیت، اصل صحت، قاعده تجاوز و فراغ. تقریباً تمامی این دسته از اصول از روایات استفاده شده‌اند. (به این اصول قواعد فقهی اطلاق می‌شود که از محل بحث ما خارجند)، اما اصول عملیه عامه که در تمام ابواب فقهی مورد استفاده قرار می‌گیرند، خود بر دو قسمند: اصول عملیه شرعی و اصول عملیه عقلیه.

اصول عملیه عقلیه، مانند اصل تخییر، اصل براءت عقلی و احتیاط عقلی، چنان که از نامشان پیدا است، صرفاً عقلی هستند، اما اصول عملیه شرعی، مانند اصل براءت شرعی، اصل احتیاط شرعی و استصحاب تنها با ادله شرعی اثبات می‌شوند و از میان ادله شرعی حدیث مهمترین نقش را در اثبات این اصول داشته است. مانند حدیث نبوی رفع که بر براءت دلالت دارد؛ آنجا که می‌فرماید: «وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تَسْعَةَ أَشْيَاءَ السَّهْوُ وَالْخَطَا وَالْتَسْيَانُ وَمَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ وَمَا لَا يُطِيقُونَ وَ...»: (از امت من نه چیز برداشته شده، سهو، اشتباه، فراموشی، آنچه بر آن مجبور شده‌اند، آنچه نمی‌دانند و آنچه که طاقت ندارند و....) (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۹) و نیز روایت زکریا بن یحیی از امام صادق (ع) که فرمود: «مَا حَجَبَ اللَّهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ». (آنچه را که خداوند از بندگان پوشیده داشته از آنها برداشته شده است.) (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۶۴) که بر اصل براءت دلالت دارد و حدیث عمر بن حنظله از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ». (توقف در هنگام شبهه از افتادن در هلاکت بهتر است.) (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۵۷) که بر احتیاط دلالت دارد و صحیح زراره که در آن آمده است: «وَلَا يُنْقَضُ الْيَقِينُ أَبَدًا بِالشَّكِّ وَ لَكِنْ يُنْقَضُ بِيقينٍ آخَرَ». (هرگز یقین را با شک نشکنند، بلکه با یقین دیگر بشکنند و نقض کند.) (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۸) که بر استصحاب دلالت دارد.

در مورد شرعی یا عقلی بودن استصحاب میان اصولیان اختلاف نظر وجود دارد. قدما استصحاب را به ملاک حصول ظن و به دلیل عقل حجّت می‌دانستند، اما متأخرین آن را

مستنبط از اخبار و یک اصل تعبّدی شرعی می‌دانند. بنا بر نظر قدما، استصحاب از ادله و بنا بر نظر متأخرین از اصول عملیه است. (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲، صص ۵۴۳-۵۴۴)

ممکن است گفته شود که اصول عملیه شرعیّه از سیره عقلا نیز استفاده می‌شود، لذا حکم شرع در این ابواب، ارشاد به حکم عقل است. بنابراین، وجود حدیث کالعدم است.

در جواب می‌گوییم آن دسته از اصول عملیه شرعیّه که عقلی آن وجود دارد، مانند برائت و احتیاط، دارای ثمراتی هستند که اصول عملیه عقلی دارای آن ثمرات نیستند، چنانکه گفته شده ادله امارات بر ادله اصول عملیه شرعیّه حاکم، اما بر ادله اصول عملیه عقلیه واردند<sup>۱</sup> و در اصل

۱. ورود عبارت است از خروج فرد از موضوع دلیل دیگر وجداناً و به نفس تعبّد. فرق بین ورود و تخصّص این است که خروج فرد از موضوع دلیل در ورود ناشی از تعبّد است، اما در تخصّص تکوینی است و در موارد تعبّد دو امر ثابت است: ۱. خود تعبّد که امری وجدانی است ۲. متعلّق تعبّد که از آن به «متعبّد به» تعبیر می‌شود. بنابراین، اگر فرضاً موضوع دلیلی به عدم تعبّد مقید شده باشد، آن موضوع با نفس ورود تعبّد مرتفع می‌شود. چنان که موضوع قاعده قبح عقاب بلا بیان (اصل برائت عقلی) عدم بیان است که به مجرد ثبوت تعبّد (مثل خبر واحد) مرتفع می‌شود. زیرا خبر بیان است. همچنین ضرر محتمل که عقلاً دفع آن واجب است، این احتمال با ورود (دلیل) تعبّدی دفع می‌شود. اما حکومت عبارت است از این که یکی از دو دلیل ناظر بر دیگری باشد. و این، گاه به مدلول مطابقی است؛ یعنی با کلمه «أی» یا «أعنی» آن را شرح می‌دهد؛ مثل قول امام (ع) «أما عنیت بذلك الشك بین الثلاث و الأربع» و یا این که اگر دلیل محکوم نباشد، دلیل حاکم لغو است. مثل قول امام (ع) «لا ربا بین الوالد و الولد» که اگر دلیل «حرم الرّبا» نباشد، جایی برای آن نیست و یا این که دلیل حاکم موضوع دلیل دیگر را تعبّداً رفع می‌کند. و در جایی که دلیل حاکم ناظر است (نه رافع)، گاه نظارت در عقد الوضع دلیل محکوم است، مثل «لا ربا بین الوالد و الولد» که نفی حکم به لسان نفی موضوع است، زیرا این به منزله این است که بگوید مراد از ربا در دلیل حرمت غیر از ربا بین پدر و فرزند است. پس این فرد از ربا از موضوع دلیل حرمت خارج است، اما تعبّداً، نه حقیقتاً و گاه ناظر به عقدالحمل آن است، مثل قول امام (ع) که فرمود: «لا ضرر و لا ضرار» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۸۰) یا «ما جعلَ عَلَیْكُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» (حج / ۷۸) زیرا این در حکم این است که بگوید از احکام واقعی ضرر ناشی نمی‌شود. خلاصه این که هرگاه دلیل حاکم با ادوات تفسیر یا از این جهت که اگر دلیل محکوم نباشد دلیل حاکم لغو است، ناظر به دلیل محکوم و شارح آن باشد، بر آن مقدم می‌شود، هرچند بین آن دو نسبت عموم و خصوص من وجه وجود داشته باشد، زیرا بین آن دو منافاتی وجود ندارد. خواه ناظر بر عقد الحمل باشد، یا عقد الوضع و اگر دلیل حاکم ناظر و شارح دلیل محکوم نباشد و یا اگر دلیل محکوم نباشد، دلیل حاکم لغو نیست، باز همین گونه است، اما در این صورت موضوع دلیل محکوم را تعبّداً نفی می‌کند. چنان که ادله حجّیت خبر واحد در شبهات حکمیّه و دلیل حجّیت بینه در موضوعات نسبت به ادله اصول عملیه شرعیّه (برائت و استصحاب و قاعده فراغ) تعبّداً رافع موضوع است. پس

استصحاب ثمره در اصل مثبت ظاهر می‌شود.<sup>۱</sup> به این معنا که اگر دلیل استصحاب روایات باشد، اجرای استصحاب در امور خارجی‌ای که دارای آثار شرعی نیستند و فقط اثر عقلی یا عادی دارند، بالاتفاق جایز نیست و ثمرات دیگری که مجال ذکر آنها نیست. گذشته از این آثار از آنجا که در باب استصحاب شارع با عقلاً متحد‌المسلک نیست، بایستی با خبر تأیید شود. بنابراین نمی‌توان ادعا نمود که وجود حدیث در این باب کالعدم است.

### موضوعیت حدیث برای دو مسأله مهم اصولی

حدیث برای دو مسأله مهم اصولی موضوعیت دارد، ضمن این که برخی از احکام مهم این دو باب را نیز بیان می‌دارد:

#### ۱. خبر واحد

خبر واحد یعنی حدیثی که از پیغمبر یا امام نقل شده، ولی راوی یا یک نفر است و یا چند نفر است، ولی به مرحله تواتر که موجب یقین شود، نرسیده است. خبر واحد یکی از مهمترین و گسترده‌ترین مسائل اصولی است که در علم اصول حجیت آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نمازگزار هرگاه بعد از فارغ شدن از نماز شک کند که آیا رکوع را به جا آورده یا نه و بینه قائم شود که آن را انجام داده است، جای اجرای قاعده فراغ نیست. زیرا بعد از این که بینه قائم شد، تعبداً شکی در رکوع وجود ندارد. زیرا شارع حکم کرده که بعد از قیام بینه بر رکوع، او به آن عالم است. و دلیل عدم منافات بین دلیل حاکم و محکوم این است که دلیل محکوم از قبیل قضایای حقیقیه بوده و متکفل اثبات موضوع نیست؛ بلکه مفاد آن ثبوت حکم بر موضوعات مفروض الوجود است. پس انتفای موضوع در موردی با آن منافات ندارد. (رک: خوئی، ۱۴۱۹، صص ۳۴۰-۳۴۲)

۱. بنا بر اینکه حکم عقل و بنای عقلاء دلیل برای استصحاب نباشد، بلکه تنها دلیل آن روایات باشد، با استصحاب احکام بنا بر نظر مشهور همه آثار حکم مستصحاب اعم از عقلی و شرعی و عادی مترتب می‌شود، مثلاً با استصحاب وجوب نماز ظهر عقلاً اعاده آن واجب است و ترك آن عقاب دارد و... استصحاب موضوعاتی که مستقیماً و بدون واسطه دارای اثر شرعی هستند و استصحاب حکم شرعی وضعی جزئی نیز بالاتفاق جایز است، مثل استصحاب بقای طهارت لباس. اما اجرای استصحاب در امور خارجی‌ای که دارای آثار شرعی نیستند و فقط اثر عقلی یا عادی دارند بالاتفاق جایز نیست، مثلاً با استصحاب حیات کسی که تا قبلاً به حیات او یقین وجود داشته، رویش موی صورت او را که یک امر عادی است، نمی‌توان ثابت نمود. مراد مشهور از عدم حجیت اصل مثبت، چنین اصلی است که صرفاً مثبت آثار عقلیه یا عادیّه یا ملازمات و ملزومات عقلیه و انفاقیّه باشد. (رک: حیدری، ۱۳۷۹، ص ۲۲۹/خراسانی، ۱۴۰۹، صص ۴۱۴-۴۱۶)

در اصول فقه پس از اثبات حجّیت خبر واحد، امکان تخصیص قرآن به آن و امکان نسخ قرآن به خبر واحد و غیره مورد بحث قرار می‌گیرد. لذا حدیث در ایجاد این مبحث مهم اصولی موضوعیت دارد. اما از آنجا که مهمترین دلیل حجّیت خبر واحد سیره عقلاست و شارع هم با عقلا در این امر متحد المسلك است، احادیث متواتری که به عنوان دلیل آن وارد شده، تنها جنبه امضایی دارد.

## ۲. تعادل و ترجیح

مراد از «تعادل و ترجیح» بخشی از اصول فقه است که در آن، درباره حکم روایات متعارض، در صورت برابری و نابرابری بحث می‌شود.

از آنجا که این مسأله مربوط به دو خبر متعارض است، حدیث هم برای آن موضوعیت دارد و هم بسیاری از احکام مربوط به آن را بیان می‌کند.

توضیح این که گاهی در مورد حکم یک موضوع، روایات با یکدیگر تعارض دارند، مثلاً در مورد این که در رکعت سوّم و چهارم نمازهای سه و چهار رکعتی گفتن سه بار تسبیحات اربعه لازم است یا یک بار کفایت می‌کند، روایات مختلف نقل شده است (ر.ک: نوری، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۰۲ / حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۶، ص ۱۰۹) یا درباره سن بلوغ دختر روایات متعارض است. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۹۷ / طوسی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۰)

در این گونه موارد، اصولیین قائلند تا آنجا که امکان دارد باید به گونه‌ای عمل کرد که به همه روایات عمل شود و به عبارتی باید بین آنها را جمع نمود، زیرا «الجمع مهما ممکن اولی من الطرح»، اما اگر امکان جمع بین آنها وجود نداشته باشد، چه باید بکنیم؟ آیا باید هر دو را کنار بگذاریم و بگوییم «اذا تعارضتا تساقطا» و به عبارتی فرض کنیم که هیچ روایتی در کار نبوده است و یا مخیریم که به هر کدام که می‌خواهیم عمل کنیم، و یا باید به هر روایتی که با احتیاط مطابق تر است عمل کنیم. مثلاً در مسأله تسبیحات اربعه به روایتی که سه بار تسبیحات اربعه را لازم می‌داند، عمل کنیم؟

قاعده این است که اگر جمع میان آنها ممکن نباشد، باید بررسی کنیم که آیا یک روایت بر حدیث دیگر از لحاظ سند ترجیح دارد یا خیر؟ اگر از لحاظ سند برابر بودند، روایات اموری را به عنوان مرجّح تعیین کرده‌اند که عبارتند از:

۱. **ترجیح به تاریخ صدور:** بدین معنا که حدیثی که تاریخ آن جدیدتر است بر روایت

دیگر ترجیح داده می‌شود. (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۷)



۲. **ترجیح به شهرت روایی:** بدین معنا که اگر در موردی دو روایت نقل شده باشد که یکی از آنها در نقل مشهورتر از دیگری باشد، به آن عمل می‌شود. البته این شهرت دارای شرائطی است که بایستی مدّ نظر قرار گیرد. (همانجا)
۳. **ترجیح به موافقت با کتاب:** بدین معنا که هر روایتی که با قرآن موافق بود و مشابهت داشت بر حدیث دیگر ترجیح داده می‌شود و روایت دیگر کنار گذاشته می‌شود. (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۲۱)
۴. **ترجیح به مخالفت با عامّه:** اگر دو روایت باشد که یکی از آنها با فتوای اهل سنت موافق است و دیگری با فتوای اهل سنت مخالف است، به روایتی که با فتوای اهل سنت مخالف است عمل می‌شود، یعنی حدیثی که با اهل سنت موافق است، بر تقیّه حمل می‌شود. (همان، ج ۲۷، ص ۱۲۲)
- ولی اگر آن دو روایت متعارض از هر جهت مساوی باشند، ما مختاریم که به هر کدام از آنها که می‌خواهیم عمل کنیم که این هم از روایات معصومین (ع) دانسته می‌شود. (همانجا)
- این روایات به «اخبار علاجیه» معروفند. اصولیون نیز به استناد همین روایات دیدگاه خود را در باب اخبار متعارض بیان کرده‌اند.
- اگر گفته شود که مباحث اصلی این باب نیز عقلی و یا عقلایی است، مانند اصل تساقط متعارضین و جمع عرفی در مواردی که امکان آن وجود دارد، بنابراین وجود روایت ضرورتی ندارد.
- پاسخ این است که اولاً برخی از مباحث اصلی این باب، مانند بسیاری از مرجّحات جز از طریق نص دانسته نمی‌شود و ثانیاً همان موارد عقلایی نیز باید مورد تأیید شارع قرار بگیرد، زیرا شارع با عقلاً متحد المسلك نیست.
- قابل ذکر است که موارد دیگری مثل نسخ و منسوخ، مجمل و مبین، محکم و متشابه و غیره در مبحث الفاظ و استحسان و مصالح مرسله و غیره در مبحث حجّت و نیز موارد دیگر در مباحث مختلف وجود دارد که حدیث در هر یک به نحوی تأثیر دارد، اما از آنجا که مجال پرداختن به آنها در این مختصر نیست، به همین مقدار برای اثبات نقش حدیث در علم اصول اکتفا می‌شود.

### نتیجه‌گیری

هرچند اصول فقه بیشتر مایه‌های خود را از عرف، بنای عقلا و عقل الهام گرفته، اما این بدان معنا نیست که حدیث در علم اصول، تأثیری نداشته است؛ بلکه بر عکس، در علم اصول بخصوص در اصول فقه شیعه، حدیث نقش مؤثری در پیدایش و گسترش مباحث مختلف اصولی داشته است. باید دانست که این تأثیر در مباحث مختلف متفاوت است، در برخی مباحث در شکل‌گیری موضوع مسائل، در برخی مباحث به عنوان مقدمه برای استدلال و در برخی مباحث هم به عنوان موضوع و هم در بیان احکام مسائل نقش دارد.

در مبحث الفاظ، حدیث برای مسائل آن موضوعیت دارد، زیرا در این مبحث، معانی و مفاهیم الفاظ احادیث و آیات مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته در برخی موارد به روایات برای برخی معانی و مفاهیم استشهاد شده است.

در مبحث ملازمات عقلیه هرچند حدیث در مستقلات نقشی ندارد، اما در بخش غیر مستقلات به عنوان مقدمه و صغرای استدلال نقش دارد، زیرا بخش اعظم احکام شرعی از روایات استفاده می‌شود.

حدیث در مباحث حجّت، ضمن این که برای برخی مسائل، مثل خبر واحد و تعادل و تراجیح موضوعیت دارد، در اعتبار بخشی به برخی ادله از جهت سلبی و ایجابی نیز مؤثر است. حتی در برخی موارد که ادله دیگری، مثل عقل و سیره عقلا بر اعتبار دلیل دلالت دارد، حدیث جنبه امضایی پیدا می‌کند و این خود، در اعتبار بخشی بیشتر به ادله مؤثر است.

در مبحث اصول عملیه، حدیث هم در تأسیس برخی اصول، هم در تأیید برخی اصول دیگر نقش دارد. ضمن این که تأیید ادله و اصول به وسیله روایات آثار و ثمراتی دارد که به برخی از آنها اشاره گردید.

## منابع و مأخذ

### قرآن کریم

۱. انصاری، شیخ مرتضی؛ *فرائد الاصول*؛ تحقیق و تعلیق: عبدالله نورانی، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۲. —؛ *کتاب المکاسب*؛ قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری، ۱۴۱۵ ق.
۳. بروجردی، سید حسین؛ *جامع احادیث الشیعة*؛ قم: المطبعة العلمية، ۱۳۹۹ ق.
۴. بهایی عاملی (شیخ بهاء الدین)، محمد بن حسین بن عبدالصمد؛ *الحبل المتین*؛ قم: انتشارات بصیرتی، بی تا.
۵. تونی، فاضل؛ *الوافیة فی اصول الفقه*؛ تحقیق: محمد حسین رضوی کشمیری، قم: مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.
۶. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*؛ قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ ق.
۷. حیدری، سید علی نقی؛ *اصول الاستنباط*؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ش.
۸. خراسانی، محمد کاظم؛ *کفایة الاصول*؛ بیروت: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق.
۹. خویی، سید ابو القاسم موسوی؛ *دراسات فی علم الاصول*؛ قم: مؤسسه دائرة معارف الفقه الإسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۰. —؛ *مصباح الاصول*؛ تقریر: سید محمد سرور واعظ حسینی بهسودی، قم: مکتبه الداوری، ۱۴۱۷ ق.
۱۱. (امام) خمینی، سید روح الله؛ *تهذیب الاصول*؛ قم: دارالفکر، بی تا.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *المفردات فی غریب القرآن*؛ بیروت: دار العلم، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. صدر، سید حسن؛ *تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام*؛ تهران: انتشارات اعلمی، بی تا.
۱۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ *من لا یحضره الفقه*؛ ج دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۱۵. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن؛ *تهذیب الاحکام*؛ ج چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۱۶. —؛ *عدة الاصول*؛ تحقیق: محمدرضا انصاری، قم: انتشارات ستاره، ۱۳۷۶ ش.
۱۷. عاملی، جمال الدین حسن بن زین الدین؛ *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*؛ قم: مؤسسه الفقه، ۱۴۱۸ ق.
۱۸. فضلی، عبدالهادی؛ *دروس فی اصول الفقه الامامیه*؛ بیروت: بی تا، ۱۴۲۰ ق.
۱۹. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ ج چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۰. گرجی، ابو القاسم؛ *تاریخ فقه و فقها*؛ ج سوم، تهران: مؤسسه سمت، ۱۴۲۱ ق.
۲۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی؛ *بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار أئمة الاطهار*؛ بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۲. محقق داماد، سید مصطفی؛ *قواعد فقه*؛ ج دوازدهم، تهران: مرکز نشر اسلامی، ۱۳۸۳ ش.
۲۳. مطهری، مرتضی؛ *آشنایی با علوم اسلامی*؛ قم: انتشارات صدرا، ۱۳۶۷ ش.
۲۴. مظفر، محمدرضا؛ *اصول الفقه*؛ قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۲۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ *التذکرة باصول الفقه*؛ تحقیق: شیخ مهدی نجف، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۴ ق.
۲۶. نجفی، محمدحسن بن باقر؛ *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*؛ ج هفتم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶ ش.
۲۷. نوری، میرزا حسین؛ *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*؛ بیروت: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ ق.



This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.